

آخوند خراسانی و کشف «مابه‌الاشتراک» میان عموم مردم در مشروطیت

سید ناصر سلطانی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۰۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۲۴

«این جهالت و نادانی مشترک است مابین شاهزادگان و وزراء و اعیان و امراء و خوانین و اولیاء امور دیوانی و میانه زارعین و دهاقین و کسبه و تجار؛ همین جهل مابه‌الامتیاز آنهاست که عین مابه‌الاشتراک است». محمد کاظم خراسانی، سیاستنامه خراسانی، ص ۲۱۵.

چکیده:

اندیشه مشروطیت که به تدریج مقدمات آن با جنگ‌های ایران و روس پدیدار می‌شد واکنشی به بحرانی بود که سراسر کشور را در نوردید. اندیشه مشروطه خواهی راهی برای نوسازی و ترقی ایران بود. وجهی از این ترقی و سلسله جنبان آن از دیدگاه پدران مشروطیت، کوشش برای سهیم و شریک کردن همه افراد اهالی مملکت در سرنوشت وطن بود. با پیشرفت مشروطیت این فکر به تدریج مستقر شد تا جایی که با فراهم شدن مقدمات فکر مشروطه خواهی فقهایی مانند آخوند خراسانی و شاگردانش مخرج مشترک و حوزه مشترک‌های میان افراد اهالی مملکت شناسایی کردند و بر پایه چنین قلمرو مشترکی حکم به برابری میان آحاد مملکت دادند. پس از تهیه چنین مقدماتی بود که آخوند خراسانی حکومت در دوره غیبت را از آن جمهور ملت شناختند و بدین ترتیب امور نوعی و عمومی را در صلاحیت نوع اهل مملکت قرار دادند. در حالی که پیش از مشروطیت مردم حقی در اداره امور نوعی نداشتند و این حوزه ملک طلق شاه بود. خراسانی هم چنین این حوزه را از انحصار فقها نیز خارج کرد و به تصرف جمهور مسلمین داد.

کلید واژگان:

مابه‌الاشتراک، برابری سیاسی، حق مشارکت، ولایت عامه، مخرج مشترک.

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه تهران (پردیس فارابی)

۱. درآمد

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در نامه‌ای، در سال ۱۳۰۶ هـ.ق، به مظفرالدین میرزا پس از برشمردن عللی که مملکت را «در محل خوف و خطر» قرار داده، راه‌های «دفع خطرات و چاره اشکالات ایران» را چنین پیشنهاد می‌کند: «ایرانیان را زور لازم است که در مقابل همسایگان خود را حفظ و حراست نمایند، کافی نیست که تنها به حقوق خودشان متمسک شوند و بگویند [آنچه می‌کنید] زور است؛ بلکه زور تازه و زوری [لازم است] که همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود.» میرزا یوسف‌خان سپس نتیجه می‌گیرد: «این فقره ممکن نمی‌شود مگر آن که تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شرّ وطن عموماً با هم شریک و سهیم نمایند.»^۱ از نظر مستشارالدوله از طریق شریک و سهیم کردن طوایف مختلفه ایران در خیر و شرّ وطن می‌توان موازنه قوا را به سود مملکت در سیاست داخلی و خارجی تغییر داد. «زور لازم» که بتواند ایرانیان را در مقابل همسایگان حفظ و حراست کند تنها از راه شریک و سهیم شدن طوایف مختلفه در خیر و شرّ وطن ممکن است.

مستشارالدوله که از دولت مردان ایران و مرد مصالح عالی کشور بود در این نامه، به ولیعهد قاجار، به اسباب «نصرت و فیروزی ابدی» ایران می‌اندیشید و راهی برای آن می‌گشود. او با تأمل در تحولات سیاست داخلی و خارجی ایران دریافته بود برای آن که ایران در راه نصرت ابدی بیفتد باید همه اهالی مملکت «در خیر و شرّ وطن عموماً با هم شریک و سهیم» شوند. چنین حکومتی پایدارتر و ایمن‌تر از حکومت‌هایی است که طوایف مختلفه اهالی مملکت در آن شریک و سهیم نیستند. زیرا نیرومندی هر حکومت در فزونی شماره کسانی است که در اداره امور آن شرکت دارند.^۲ بنابراین در سال‌های پیش از مشروطیت موضوع شریک و سهیم شدن عموم ساکنان ایران در خیر و شرّ وطن هم چون راهی برای تجدید قوای حکومت در برابر خوف و خطر همسایگان آشکار شد. از نظر مشروطه‌خواهان به‌یاری این نیرو بود که ایستادن در برابر قوای

۱. نامه میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله به مظفرالدین شاه، در تاریخ بیداری، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۲.

۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ۲۲۵. (الف ۱۳۰۷)

بیگانگان ممکن می‌شد. در این زمان که مملکت دچار خطر شده بود راه نجات و رهایی از این خطر بازگشت به برابری و شناختن حق و سهم افراد اهالی مملکت در اداره امور نوعی دانسته می‌شد. در این زمان محتوای جدیدی برای برابری سیاسی مطالبه می‌شد و آن محتوا، مشارکت در اداره امور مملکت و دخالت در سرنوشت وطن برای همه افراد اهالی مملکت بود. برای دست یافتن به چنین برابری کوشش‌های مهمی به منظور شناسایی حوزه‌ای از برابری در همه افراد اهالی مملکت آغاز شده بود. افقی که مستشارالدوله در این نامه برای نجات ایران و راهی که پیش نهاده بود تدبیر و اندیشه‌ای در این راه بود.

میرزا یوسف‌خان پیش از این نیز، در طرح اولین قانون اساسی ایران، که با انشای او در دوران صدرات میرزا حسین‌خان سپهسالار تهیه شد، در پرده و در ابهام به حق حاکمیت ملی اشاره کرده بود. اما در این نامه به صراحت از ضرورت شریک و سهیم کردن ساکنان ایران در امور مملکت با ولیعهد سخن می‌گوید. اما این کوشش‌ها آن‌چنان وزن و نیرویی نداشتند تا بتوانند حکومت را به دست زدن به چنان تغییر دگرگون کننده در نظام سیاسی و اجتماعی وادارند. بنابراین ضرورت‌ها هم‌چنان بر روی هم انباشته می‌شدند و راهی نمی‌ماند مگر آن که با ترقیات فوق‌العاده سایر دول موقع حال اهالی ایران مقتضی آن شود که، لابد و لاعلاج، دولت ایران در سخت‌ترین روزگار در عداد دول کنستی توسیون برآید.^۱

آخوند خراسانی در نظر به همین دگرگونی سرشت حوادث و پس از «تفکر تام و غور رسی کامل» و «با ملاحظه سوابق» گفته بود: «اگر مسلک ظالمانه و طریقه غدارانه سابقه تغییر داده نشود عن قریب ... این شعبه از سلطنت اسلامی مضمحل و منقرض خواهد شد ... مقتضیات این قرن مغایر با مقتضیات قرون سالفه است ... و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد.»^۲ به نظر می‌رسد، با توجه به آنچه بالاتر از میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله آوردیم، یکی از موضوعاتی که در این عبارت محل نظر صاحب کفایه بوده همین ضرورت محق و سهیم شناختن افراد اهالی مملکت در اداره امور کشور بوده است. در این زمان از خراسانی تا

۱. همان.

۲. سیاستنامه خراسانی، صص ۲۱۴-۲۱۲.

Jaume, Lucien, *Hobbes et Etat representatif moderne*, PUF, 1986, p. 77.

مستشارالدوله همگی به این آگاهی رسیده بودند که «مقتضیات این قرن مغایر با مقتضیات قرون سالفه است» و لذا «برای دفع خطرات و چاره اشکالات ایران» «طریقه سابقه» و «مسلک قدیمی» باید تغییر کند. «بقا به حالت استبداد .. علت تامه انقراض سلطنت مستقله طریقه حقه اثنی عشریه است»^۱. «مسلک قدیمی» که باید تغییر داده شود همان «مسلک ظالمانه و طریقه غدارانه سابقه» است که تا آن هنگام در ایران جاری بوده است.

۲. امر عمومی مبنای برابری سیاسی در اندیشه خراسانی

در رمضان ۱۳۲۴ ق. نامه‌ای برای خراسانی فرستاده و در آن گفته شده بود: «تسلط دول اجنبیه بر مملکت اسلام آن به آن در تزیاید و خوف تسلط کلی در مد نظر است» و سپس پرسیده بود: «آیا مسلمین را جایز است بر این امور مداخله کرده عقلاء مملکت و علماء ملت این امورات وارده بر نحو بی‌ترتیب را حدی معین نمایند و دولت را مجبور نمایند که در تمامی امورات قاعده گذاشته، آن قاعده را به مساوات در حق همه اجرا نمایند یا نه؟» خراسانی در پاسخ به این نامه نوشته بود «... اهتمام در تقلیل ظلم ... و غیر ذلک من المصالح العامه از اهم تکالیف عامه مسلمین است»^۲.

خراسانی این موضوعات را مصداق «من المصالح العامه» می‌داند که از «اهم تکالیف عامه» است. به عبارت دیگر او این موضوع را از امور عمومی و نوعی می‌داند که همه مردم باید در اداره آن شرکت کنند. و اساساً نظام مشروطه با قصر نظر از «اغراض شخصیه» و توجه به «مصالح نوعیه» ممکن شد^۳ و نظامی بود که امور نوعی را در حوزه نوع و عموم قرار می‌داد. به تعبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، نظام مشروطه نظامی در حوزه منافع و صلاح کل بود و توجه به «صلاح کل» داشت و با قطع نظر از «صلاح خود» ممکن شده بود.

خراسانی در نامه دیگری که در پاسخ به اماناء شهر تبریز نوشته است مبنایی را در مضمون نامه وارد کرده که مانند دیگر مفردات اندیشه‌اش مبانی و مبادی آن را توضیح نداده، اما همین

۱. خراسانی، ص ۲۱۳.

۲. خراسانی، سیاستنامه، ص ۱۶۵.

۳. همان، ص ۱۶۸.

قدر می‌توان استنباط کرد که این نکته یکی از بنیادهای فکر او در حوزه اداره امور عمومی است. می‌نویسد: «وقتی عموم ملت اتفاق بر تأسیس مجلس شورای ملی ... داشته باشند ... بر همه مسلمین موافقت آن واجب و مخالفت آن غیر جایز است^۱». بنابراین با توجه به این نامه می‌توان گفت از نظر خراسانی خواست و اتفاق عموم ملت در امری عمومی و نوعی مانند تأسیس مجلس شورای ملی مبنای وجوب آن است. بدین ترتیب خراسانی برای رأی مردم در حوزه امور نوعی و عامه حجیت می‌شناسد.

در یکی دیگر از نامه‌های علمای ثلاثه نجف گفته شده بود: «سال‌های دراز در خصوص حریت طبیعی و خدادادی ملت ایران از دولت مستبده خود کشاکش‌ها بود» تا این که «ملت حقوق طبیعی خود را استنقاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول یافت»^۲. از این نامه چنین بر می‌آید که از نظر خراسانی سال‌های متمادی این مبارزه برای «استرداد حریت طبیعی» در جریان بوده است و این کوشش‌ها دست‌کم از هنگام اصلاحات پدران مشروطیت، قائم مقام و امیرکبیر، آغاز شده بود. اهمّ مصادیق حریت طبیعی و حقوق طبیعی ملت حق مداخله ایشان در امور نوعی بود و آن گاه که ملت ایران این حق را از ید غاصبانه مستبدین خارج کرد «دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول یافت». دقت در نامه علمای نجف و انشاء خراسانی نشان می‌دهد آنچه که در تبدیل این ماهیت «از استبداد به مشروطیت» نقش داشت «استرداد حریت طبیعی» و «استنقاذ حقوق طبیعی» بوده است.

محمدعلی شاه با تعطیل اساس مشروطیت می‌خواست دخالت عامه و نوع را در امور نوعی، که از طریق مجلس شورای ملی انجام می‌شد، قطع کند و بساط دخالت نوع و عموم را در امور عامه برچیند. بدین ترتیب می‌خواست تا حریت طبیعی و حقوق طبیعی که ملت استنقاذ و استرداد کرده بود دوباره از یدشان خارج کند اما او نفهمیده بود که «سال‌های دراز» و پیش از وجود او در این خصوص در ایران کشاکش‌ها بود. بنابراین وقتی که دوباره عزم غصب حوزه مشترکه عمومیه کرد جنبش بزرگتری در دفاع از مشروطیت و احیاء آن پیدا شد که یکی از درخشان‌ترین واکنش‌ها نامه‌ای است که آیات نجف به پارلمان‌های اروپا و مجلس لاهه نوشته‌اند.

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۹۷.

از دیدگاه امر نوعی و عمومی این نامه از زبان ملتی نوشته شده که دارایی‌اش به تاراج رفته و تقاضای استرداد و استنقاذ آن را دارد. این مکتوب از موضع و مقام مالک و صاحب حق نوشته شده و نشان می‌دهد که در این هنگام مردم ایران خود را «محق و سهیم» می‌شناخته‌اند و این مضامین و مفاهیم در این نامه صورت تحقق یافته‌اند و از موقع و موضع تحقق نوشته شده‌اند: «از آن جایی که این شاه خودپرست تمام حسیات ملت را باطل نموده و به درجه محو رسانیده که نه پارلمنت دارد، نه جراید و نه محافل و اموال و نفوس از تطاولات دلبخواهانه او ایمن [نیست]، لهذا از جانب بقیه السیف ملت ... مکلف به ابلاغ هستیم که ... استقراضی که از تاریخ مشروطیت، دولت به عهده ملت کرده باشد ملت ذمه دار ایفاء وجه این استقراض نخواهد بود، و امتیازاتی که در این زمان به اجانب داده می‌شود و معاهداتی که واقع می‌شود [از] ملت امضاء و اجازه ندارد لغو و باطل خواهد بود^۱. این شاه با سایر قطاع الطریق یکسان است^۲». این نامه‌ها نشان می‌دهد که در فکر مشروطه خواهان همه امور مملکت و امور عامه در صلاحیت ملت و نمایندگان آن (پارلمان) مستقر شده و هر نوع تصرف و مداخله‌ای در این امور می‌بایست با اذن صاحب حق باشد.

۱. همان، ص ۱۹۸. خراسانی در نامه دیگری همین مضمون را با استناد به اصول قانون اساسی مشروطه و لزوم امضاء عهدنامه‌ها و تصویب و امضاها در مجلس شورای ملی تذکر داده بود: «به موجب اصل ۲۴ و ۲۵ نظامنامه اساسی دولت ایران حق هیچ گونه معاهده و استقراض بدون امضاء پارلمان ندارد و امروزه انجمن ایالتی تبریز به جای پارلمان ایران است، اگر قرض بدون امضای انجمن باشد یا بشود ملت ذمه دار ایفاء آن نخواهد بود». در نامه دیگری که توسط انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول به سفرای کلیه دول ارسال شد علاوه بر اصول فوق به اصل ۲۳ هم استناد شده و هم چنین گفته شده بود: «جواهراتی که در خرائن تهران موجود است متعلق به شاه نیست، مال ملت ایران است و ...» همان، ص ۲۱۸-۲۱۶.

۲. این نامه چنان وزن و آهنگی داشت که لرزه بر وجود محمدعلی شاه انداخت و او را واداشت تا از ایشان استمالت کرده و به طاعت آورد. اما نمی‌دانست که عثرت عمل را اقالت نیست و زلت مقاتل را استمالت نی. خراسانی چنان تصویر روشنی از مشروطیت داشت که در پاسخ با نامه شاه آخرین ضربات را بر پیکر او وارد کرده است و صدای ضربت‌های شمشیر آبدار او خاک از زادبوم محمدعلی شاه برآورد. این نامه چنانچه در ادامه نامه‌های قبلی و در فضای بحث دیده شود اهمیت آن بیشتر آشکار خواهد شد. آخوند در پاسخ به شاه نه تنها وعده‌های عرقوبی و خبث باطن وی را پیش چشمش آورد بلکه بی‌کفایتی آباء و اجداد او را نیز به رخ کشید که چگونه هر روزه زخمی تازه بر وطن زده و شیرازه مملکت و ملت را از هم گسیختند. همان، ص ۲۰۳.

خراسانی در پایان نامه و در ادامه توجه او به گوهر و اساس مشروطیت، به عنوان ملخص خواست ملی، خطاب به شاه نوشت: «تا آخرین نقطه در ... اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل‌الله فرجه با جمهور مسلمین است حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت^۱». محمدعلی شاه با تعطیل اساس مشروطیت که بنابر اصل هفتم متمم قانون اساسی «جزئاً و کلاً تعطیل بردار نیست» حق و سهم افراد اهالی مملکت را در تصویب و نظارت امور عموم عدواناً غصب و از ید ملت خارج کرد. خراسانی، بعنوان بقیه‌السیف ملت و زعیماً الاحرار، به محمدعلی شاه غاصب اطمینان داد که تا آخرین نفس در راه اعاده و استرداد این حقوق مغضوبه خواهد ایستاد.

توجه به عبارت اخیر، و عبارتی که در ادامه می‌آید، که در پاسخ به محمدعلی شاه نوشته شده دلالت حقوقی و مقصود آخوند را روشن‌تر خواهد کرد. تصریح خراسانی در این پاسخ به این نکته بس مهم که آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت با جمهور مسلمین است؛ در درجه نخست به معنای نفی سلطنت محمدعلی شاه غاصب و سپس اعلام پایان بنیاد مسلک قدیمی است. در این لحظه بود که تبدیل و تحول «از استبداد به مشروطیت» بر فراز آسمان ایران دیده شد و روح مشروطیت در کالبد وطن دمیده شد. خراسانی در این فقرات راهی را در اندیشه سیاسی در ایران باز می‌کرد که عزل نظر از آن راه ترقی مملکت را به تعویق و تأخیر انداخت.

دیدگاه خراسانی در ادامه تحولاتی بود که درباره ولایت عامه در امور نوعی و عمومی در تاریخ مشروطه خواهی ایران آغاز شده بود و خراسانی در مقام فقیه اصولی روشن‌بینی که در بطن حوادث ایران «تفکر تام و غور رسی کامل» کرده بود، همه آن تلاش‌ها را با دیدگاه شرعی به صلح رساند و نظریه‌ای برای حکومت ایران عرضه کرد. خراسانی در ادامه تحولات فکر مشروطه خواهی در ایران و با نظر به سمت و سوی حوادث نظریه‌ای عرضه کرد که بنابر آن حکومت (اداره امور نوعی و عمومی) در عصر غیبت با جمهور (عموم مردم) است. این موضع و موقع

۱. همان، ص ۲۰۴. خراسانی در نامه دیگری در پاسخ نامه انجمن تبریز به «استنقاذ حقوق مغضوبه ملت» اشاره کرده است، همان، ص ۲۲۱.

خراسانی عصاره و خلاصه تلاشی بود که در تاریخ مشروطه خواهی آغاز شده بود و خراسانی از این حیث بخت تاریخی ایران بود تا بتواند بنیادهای مشروطه خواهی را با ریشه‌های شرعی آن پیوند دهد و اندیشه سیاسی شرعی را از ورطه‌ای که در کمیش بود رها کند.

آیات نجف پیش از صدور حکم جهاد و «تاکیداً برای اتمام حجت» نامه دیگری به شاه نوشتند. توجه به این نامه، از دیدگاه مفهوم امر عمومی و نظام مشروطه بعنوان حکومتی که وجهه همت آن «حفظ حقوق مشترکه»^۱ و «مصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین و دولت و ملت»^۲ است، نشان می‌دهد که خراسانی فقط مجلس شورای ملی را برای اداره امور نوعی صالح می‌داند: «صلاح دولت و ملت ایران و حفظ مملکت منوط است به تشکیل مجلس شورا که دافع ظلامه مظلوم و اغاثه ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر»^۳ است. چون حقوق مغضوبه اهالی مملکت به یمن حکومت مشروطه از دست استبداد استرداد شد، تنها جایی که می‌توانست محلی برای اداره امور نوع باشد مجلس شورای ملی است و تصور هر جایی غیر از آن بازگشت به طریقه سابقه بود و بنابراین ایستادگی خراسانی بر اعاده افتتاح مجلس شورای ملی به دلیل تغییر و تبدیلی است که در مسلک قدیمی رخ داده است.

خراسانی در پاسخ به هیات متدینین همدان نوشته بود: «اگرچه جواب هر دو اکذوبه جدید الانتشار از احکامات شرعیه صادره مستفاد می‌شود»^۴. مقصود او این است که این معنا از احکام شرعی که قبلاً از جانب ایشان صادر شده نیز بدست می‌آید. این بیان این فرض را تقویت می‌کند که خراسانی در نامه‌هایی که می‌نوشت نیازی نمی‌دید تا مقدمات استدلال و اندیشه خود را توضیح دهد. و به همین دلیل بود که در تقریظ بر رساله *اللتالی المریوطه فی وجوب المشروطه* نوشت: «حقیقت احکام ماها را ... از بیانات واضحه ایشان»^۵ دریابند. بدین ترتیب همان طور که

۱. خراسانی در پاسخ به نامه ثقه الاسلام تبریزی، همان، ص ۲۲۰

۲. همان، ص ۲۰۵.

۳. همان، ص ۲۱۰.

۴. همان، ص ۲۱۳.

۵. همان، ص ۲۲۲-۲۲۳.

پیش‌تر هم این فرض مطرح شده^۱ می‌توان گفت رساله‌های نایینی و محلاتی در واقع شرح و حاشیه‌ای بر حقیقت احکام و کلمات خراسانی هستند و مبادی و مقدمات اندیشه او را توضیح داده‌اند. اما با مذاقه در کلمات خراسانی چنین به نظر می‌رسد در اندیشه او همچنان نکاتی وجود دارد که توضیح داده نشده. بنابراین اغلب نامه‌ها را می‌بایست با توجه به کلیت نظام فکری او و مقدمات اندیشه‌هایش توضیح داد. این نامه یکی از معدود مواردی است که خراسانی «محض تشحیذ اذهان و تشریح این بنیان»^۲ مبادی فکری‌اش را اندکی گشوده است.

خراسانی در همین نامه پس از بیان این مقدمه که «امروز عقلای عالم متفقند که مقتضیات این قرن مغایر با مقتضیات قرون سالفه است» می‌نویسد: «هر دولت و ملتی که در امور عرفیه و موضوعات خارجیه ... به طرز جدید و آلات جدید [عمل] به وضع حالیه نکند ... به حالت استقلال و حفظ جلالیت انفراد مستقر نخواهد بود و بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد. پس تاسیس این امور محترمه حفظ بیضه اسلام است و در معنا این اعمال یک نوع جهاد دفاعی است که بر عامه مسلمین واجب و لازم است بلکه در شرعیات اهم از این نیست»^۳. خراسانی پس از اثبات ضرورت عمل به وضع حالیه در امور عرفیه و موضوعات خارجیه اقدام در این موضوعات را تکلیف عامه مسلمین می‌شمارد. از نظر او این موضوعات همگی در حوزه امور عامه و نوعی هستند و به همین دلیل بر عامه واجب و لازم است تا در این امور محترمه مداخله و تصرف کنند.

خراسانی پس از بیان «ضروری مذهب امامیه» که بنابر آن «سلطنت مشروع آن است که متصدی امور عامه ناس و رتق و فتق کارهای قاطبه مسلمین و فیصل کافه مهمام به دست شخص معصوم و موید و منصوب و منصوص و مأمور من الله باشد و اگر حاکم مطلق معصوم نباشد آن سلطنت غیرمشروع است چنانکه در زمان غیبت است» می‌نویسد: «نظر به مصالح مکنونه باید مطویات خاطر را لمصلحه الوقت کتمان کرد». مقصود او از عبارت اخیر عدول از

۱. طباطبایی، سیدجواد، تاملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه

مشروطه‌خواهی، مینوی خرد، ۱۳۹۵.

۲. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۱۳.

۳. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۱۳.

ضروری مذهب امامیه به خاطر «مصلح» است و بنابراین «موجزاً تکلیف فعلی عامه مسلمین» را تفویض «موضوعات عرفیه و امور حسبیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مومنین» می‌داند که «مصدق آن همین دارالشوری کبری» است. او «بذل جهد در تأسیس و اعاده دارالشورا» را «بر همه مسلمین واجب عینی» می‌داند و «تکاهل و تمرّد از آن را» به منزله فرار از جهاد و از کبائر می‌شمارد. از همین نوع استدلال خراسانی می‌توان دریافت از آنجایی که او این امور را از امور نوع و عموم می‌داند؛ بنا بر همین مقدمه می‌تواند استدلال بعدی خود را طرح کند که بر پایه همین امر نوعی و عامه است که می‌تواند تکلیفی برای عامه «در تأسیس و اعاده دارالشورا» بشناسد و این تکلیف را برای «همه» واجب عینی بشمارد. بسیاری از مفاهیم و مقدمات چنین استدلالی در اندیشه شرعی وجود داشت و خراسانی و حوزه فکری‌اش یکی از مصادیق حکم سابق را موضوعات جدید مانند دارالشورای ملی شناختند.^۱

۳. جستجوی مبنایی برای برابری سیاسی در اندیشه خراسانی

اهالی همدان نامه‌ای به علمای نجف نوشتند. در بخشی از این نامه به یکی از افتراءات مخالفان مشروطیت به مشروطه‌خواهان اشاره کرده و از علماء نجف خواسته بودند «جواب شافی وافی ساده در خور فهم عامه مردم مرقوم فرمایند». اشکال دوم مخالفان این بود که «مشروطیت موافق مزاج حالیه اهالی مملکت ایران نیست به واسطه جهالت و بی‌علمی مردم^۲». آیات نجف در پاسخ به ایراد «عدم صلاحیت و استعداد اهل ایران برای مشروطیت» کوشیدند تا مخرج مشترکی میان همه اهالی ایران شناسایی کنند. خراسانی و همفکرانش این اشکال را در صورتی وارد می‌دانستند که «اعیان و مباشرین امور دیوانی در مدارس علمیه تحصیل و علوم صنایع از فلاح و تجارت و سیاست و به اصطلاح حالیه پلتیک و علم حقوق خوانده باشند». پس از بیان این مقدمه مناط مشترکی میان اهالی مملکت بدست می‌آوردند: «ولی افسوس این جهالت و نادانی مشترک است مابین شاهزادگان و وزراء و اعیان و امراء و خوانین و اولیاء امور دیوانی و میانه

۱. فقه شیعی در تحولات خود به تدریج مقدمات چنین تحولی را فراهم کرده بود و از این حیث لازم است تا تحقیقات مستقلی درباره فرایند فراهم شدن این تحولات مفهومی انجام شود.

۲. همان، ص ۲۱۱.

زارعین و دهاقین و کسبه و تجار». خراسانی در این عبارات وجه اشتراک و مساواتی میان همه افراد اهالی مملکت شناسایی می‌کند و با توسل به این اشتراک هیچ یک از افراد اهالی مملکت بر دیگری در اداره امور نوعی و دخالت در امور عامه برتری ندارد.

خراسانی در ادامه با تکیه بر مفاهیم اصولی و فلسفی، برای اثبات و شناسایی این مخرج مشترک، گامی فراتر بر می‌دارد و می‌نویسد: «همین جهل مابه‌الامتياز آنهاست که عین مابه‌الاشتراک است^۱». معنای این عبارت آن است که همین جهل هرگونه اختصاصی را از بین می‌برد و حداقلی از برابری میان افراد اهالی مملکت برقرار می‌کند. چون همه اهالی مملکت در «عدم صلاحیت و استعداد اهل ایران برای مشروطیت» برابر هستند بنابراین هیچ کس در تصدی و اداره این امور برتری و خصوصیت ندارد. همه اهالی مملکت در جهل برابرند و همین موضوع مناط و مخرج مشترک برابری افراد اهالی مملکت است و همین جهل مابه‌الاشتراک و مخرج مشترک میان همگان است.

خراسانی سپس با استناد به اصطلاحی در فلسفه صدرایی و در ادامه همان مطلب می‌نویسد: «لامیز فی الأعدام من حیث العدم». این اصطلاح به معنای آن است که از حیث عدم تمایزی در بین اعدام نیست. ما همان‌طور که در ذهن خود، وجودهای اشیاء را از یکدیگر جدا و متمایز می‌دانیم چنین تصور می‌کنیم که عدم‌های اشیاء نیز از یکدیگر جدا و متمایزند. یعنی همان‌طور که بین وجودات اشیاء کثرت و مغایرتی قائل هستیم به نحوی که وجود هر چیزی را غیر از وجود چیز دیگر می‌دانیم و هر یک را از دیگری سلب می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم وجود زید غیر از وجود عمرو است و وجود عمرو غیر از وجود زید است. اما منشاء تمایز اعدام چیست؟ شک نیست که هنگامی می‌توانیم بحث از تمایز به میان آوریم که در واقع و نفس‌الامر، دو شیئیت و واقعیتی در کار باشد تا بتوان از تشابه و تمایز سخن گفت. حکما گفته‌اند اعدام از آن جهت که اعدام هستند (یعنی مصادیق اعدام و اعدام به حمل اولی) چون لاشی محض هستند و از یکدیگر تمایزی

۱. همان، ص ۲۱۵؛ به نقل از جبل‌المتین، کلکته، سال ۱۶، شماره ۲۶، ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۶.

ندارند، زیرا تحقق و واقعیتی ندارند. واقعیت عدم فقط واقعیتی ذهنی است یعنی فقط وجود ذهنی دارد.^۱

مقصود خراسانی از آوردن این قاعده فلسفی در اینجا این است که جهل به عنوان یکی از مصادیق اعدام تمایز و خصوصیتی میان افراد اهالی مملکت ایجاد نمی‌کند. جهل بعنوان وصفی عدمی وجه ممیزه و مشخصه میان اهالی مملکت نیست.

خراسانی می‌نویسد: حتی «اگر دعوی علم کنند مکابر حس وجدان انسانی است» و این دعوی مخالف اعیانی است که در بیرون ظاهر شده است «زیرا که در این قرن اخیر هیچ نحو آثار عملیه و عقلیه از کلیه امور دیوانی دیده نشده است». او با استناد به فتور و ناکارآمدی حکومت و این که در طی این سال‌ها از اقدامات آنان آثاری در رفاه و ترقی ملت و مملکت ظاهر نشده است نتیجه می‌گیرد که «همین جهل مابه‌الامتیاز آنهاست که عین مابه‌الاشتراک است»^۲.

این نامه یکی از مهمترین نامه‌هایی است که خراسانی در تبیین بنیادهای مشروطه خواهی نوشته است و از جهت مفاهیمی که در آن بکار برده حائز اهمیت است تا از جوانب مختلف در آن نظر شود. راهی که خراسانی برای اخذ و اصطیاد مخرج مشترک و مابه‌الاشتراک میان افراد اهالی مملکت پیموده بی‌بدیل است. در ادامه همین استدلال بود که خراسانی گفت: «حکومت در عصر غیبت با جمهور مسلمین است». اخذ مخرج مشترک و مابه‌الاشتراک مقدمه لازم برای حکم اخیر بوده است.

پاسخ به نامه اهالی همدان پس از تلگرافی بود که در آن خراسانی به حکومت جمهور در عصر غیبت تصریح کرد. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که خراسانی پیشتر چنین مبنایی را در اندیشه خود می‌شناخته است اما ضرورتی به توضیح مبادی فکری خود نمی‌دیده است. نحوه طرح این بحث نزد خراسانی نیز گویای آن است که او برای اثبات حکومت جمهور بنیادهای بسیار و راه‌های کثیری می‌شناخته. اما در پاسخ به نامه اهالی همدان وقتی که یکی از زمینه‌های متوسط بحث فراهم می‌شود او یکی از این بنیادها و مبادی را طرح می‌کند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که خراسانی حتی می‌توانسته است از مبادی مهمتری برای استخراج این مابه‌الاشتراک عزیزت کند.

۱. مطهری، مرتضی، شرح منظومه، تهران، حکمت، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۵۵.

۲. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۱۳.

خراسانی پیش از آن که آخرین گام را برای اثبات «حکومت جمهور» بردارد مقدمات رسیدن به آن را طی کرده بود. اما از آنجایی که موجز می‌نوشت و در فضایی بحث می‌کرد که از او می‌خواستند تا «ساده و در خور فهم عامه مردم» بنویسد مبانی فکری خود را نمی‌گشود و مقدماتی را که از آن عزیمت می‌کرد توضیح نمی‌داد. خراسانی با تکیه بر مابه‌الاشتراک میان همه افراد اهالی مملکت همسانی و هم نوعی میان ایرانیان بر ساخت که همه در تحمیل و تحمل قدرت مشارکت داشتند. او معیاری را بعنوان وجه اشتراک قرار داد که بتواند چتر و سایه‌ای برای همگان باشد و آحاد مملکت در آن مشترک باشند. بر پایه چنین مبانی خراسانی با افزودن بر شماره و عده هم نوعان و هم پایگان و با شریک و سهیم کردن طوایف مختلفه در خیر و شرّ وطن در راه «نصرت و فیروزی ابدی» ایران قدم می‌زد.

خراسانی پس از استدلال در مابه‌الاشتراک میان اهالی مملکت می‌نویسد: «به فتوای عقل و شرع و وجدان انسانیت اجتماع عقول ناقصه بهتر از یک عقل ناقص هواپرست بی رادع است»^۱ و ادامه می‌دهد: «بدیهی است هیئت عقلا ایالتی را ... بهتر تمشیت می‌دهند از یک نفر جاهل». و با این استدلال تمشیت امور عمومی را در حوزه اجتماع عقول ناقصه مستقر و آن را از ید یک عقل ناقص بی‌رادع خارج می‌کند.^۲

خراسانی در پاسخ به نامه انجمن تبریز از «تشکیل دولت صحیحه قانونیه» بحث می‌کند و می‌نویسد: «با تنبّه و تمدن و عقلاء ملت و همدستی و اتحاد عموم ملت غیور و شاید تقدیرات الهی هم به همین نقطه علیا که غایه‌القصوی مقاصد ملیه است»^۳ حرکت کنیم. خراسانی در این نامه تشکیل دولت جمهوری و مداخله عموم در امور نوعیه را «نقطه علیا و غایه‌القصوی مقاصد ملیه» می‌داند. به نظر می‌رسد میان اجزاء مختلف فکر خراسانی در این باره نسبتی برقرار است و او به این نتیجه رسیده بود که در عصر غیبت حکومت با جمهور مسلمین است و بهترین نوع

۱. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۱۶.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۲۲۲.

حکومت و غایه‌القصوی مقاصد ملی تشکیل یک نظام جمهوری است یعنی نظام سیاسی که در آن ولایت امور نوعی با نوع مردم است.

خراسانی و حوزه فکری او با کشف مابه‌الاشتراک میان اهالی مملکت و قراردادان امور نوعی و عمومی در حوزه صلاحیت و ولایت افراد اهالی مملکت موضوع و ماده نظام جمهوری را فراهم می‌کردند. بدین ترتیب نظام جمهوری حکومتی است که در آن افراد اهالی مملکت بالاشتراک حق مداخله و تصرف در اداره امور نوعی دارند. روسو در پایان کتاب اول قرارداد اجتماعی می‌نویسد: «پیمان اجتماعی تساوی طبیعی را از بین نمی‌برد، به عکس، تساوی سیاسی و مشروعی را جایگزین آن چیزی می‌کند که طبیعت به صورت عدم تساوی جسمی میان انسان‌ها ممکن است به وجود آورده باشد؛ به موجب قرارداد اجتماعی، انسان‌ها، با وجود نامساوی بودن در قدرت و استعداد، در حقوق مساوی یکدیگرند.»^۱ کشف مابه‌الاشتراک میان اهالی مملکت از جانب خراسانی جایگزین تساوی سیاسی مشروعی با عدم تساوی احوال بود. افراد اهالی مملکت اگرچه در احوال (در قدرت و استعداد) نامساوی بودند اما به مدد کشف این مابه‌الاشتراک در حقوق مساوی شدند. این کوشش خراسانی برای استخراج مخرج مشترک به عنوان مبنایی برای برابری پرتویی از «اراده عمومی»، به تعبیر روسو است، که برخلاف اراده خصوصی «در پی برابری» است.^۲

مشروطیت با چنین مبانی پایه‌های ایران جدید را استوار می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که می‌توان عبارت اخیر روسو را هم چون توضیحی برای حادثی آورد که در مشروطیت در مفهوم برابری سیاسی رخ داد. یعنی حوادث مشروطیت تساوی سیاسی و مشروعی را جایگزین اضافات خاصه و جهات شخیصیه کرد که طبیعت به صورت عدم تساوی میان افراد اهالی مملکت به وجود آورده بود و به موجب دستاوردهای مشروطیت افراد اهالی مملکت با وجود آن که در قوا و در

۱. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی (متن و در زمینه متن)، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، ۱۳۷۹، ص ۱۳۵.

۲. «در واقع غیر ممکن نیست که در موردی اراده خصوصی با اراده عمومی وفق دهد و هماهنگی داشته باشد، اما غیرممکن است که این توافق دراز مدت باشد و پایدار باقی بماند؛ زیرا اراده خصوصی طبیعتاً به سوی کسب امتیاز بیشتر گرایش دارد حال آن‌که اراده عمومی در پی برابری است.» روسو در نظریه قرارداد اجتماعی از همسانی و هم‌نوعی کامل شهروندان بنیاد و شالوده دولت‌اش را می‌سازد. همان، ص ۱۴۲.

استعداد مساوی نبودند اما در اداره امور عموم محق و سهیم بودند. اراده عمومی در مشروطیت، یعنی سرشت و روح زمان، رو به سوی برابری داشت.

با پیروزی مشروطیت و استقرار مجلس شورای ملی ولایت امور نوع در صلاحیت مجلس قرار گرفته بود و تنها مجلس می‌توانست در این حوزه اعمال ولایت کند و ولایت امر نوعی و عمومی با مجلس بود. اما وقتی محمدعلی شاه با تعطیل مجلس حقوق نوعی و مشترک ملت را غصب کرد، فقهای نجف حکم بر غاصبانه بودن تصرف او کردند و نوشتند: «مادامی که مجلس شورای ملی در ایران اقامه نشده ... دادن مالیات به مأمورین و مطلق معاونت به آنها حرام و از مصادیق اعانت این سفاک ظالم است^۱».

۴. محق و سهیم بودن در مملکت؛ بنیاد برابری سیاسی در مشروطیت

مشروطه خواهان چنانچه در نامه یکی از نیای ایشان، میرزا یوسف خان، آمده، دریافته بودند که راه نجات در شریک و سهیم کردن طوایف مختلفه در خیر و شرّ وطن است و در ادامه همین تشخیص پدران مشروطه بود که مقدمه نظامنامه اساسی «اهالی مملکت» را «در تصویب و نظارت امور عموم ... محق و سهیم» کرد و سهم مشاعی برای «عموم ابناء وطن که شرکاء» «خانه مشترک» اند اختصاص داد؛ تا «در ترتیب بساط عدل و داد و در تشکیل اساس صلاح و سداد متحد گشته، مرمت خانه مشترک را که [اگر خراب شود] بر سر همه خراب می‌شود» به عهده بگیرند.^۲ مشروطیت، بر پایه سهم مشاع، افراد اهالی مملکت را در تصویب و نظارت امور عموم سهیم و شریک کرد. مشروطه خواهان به مدد کشف «مايه الاشتراک» میان افراد اهالی مملکت برابری را میان مردم فرض گرفته بودند. یعنی این برابری شرکت در خیر و شرّ وطن شرط امکان سلطنت مشروطه بود.

برخلاف سلطنت مستقل، «مملکت مشروطه مشترک بین اهالی آن است و هر یک از نفوس حق دارد که خود یا وکیل او در مجلس اساسیه، که عبارت از عدالتخانه است، در مصالح عامه

۱ سیاستنامه خراسانی، ص ۲۲۶. در نامه‌های دیگر نیز همین معنا تکرار شده است. رک: همان، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. اعتبارنامه نمایندگان آذربایجان، روزنامه انجمن تبریز، سال اول، ش ۳۰، صص ۳-۴.

مملکتی سخن گوید و آنچه را که صلاح دولت و ملت می‌داند اظهار نماید^۱. شرط کوشیدن در آبادی وطن، خود را شریک و سهیم و محق در ملک وطن دیدن است و مادامی که این اشتراک و شرکت وجود نداشته باشد علاقه ای به مداخله در امور وطن نیست. «البته اگر ... خود را شریک در مملکتی بدانند، جان عزیز خود را ... با نهایت افتخار فدا خواهد کرد. البته اگر رعیت خود را شریک در مملکت بدانند، ملک آباء و اجدادی خود را از رهنانت خارجه، که در مقام تملک و تصرف این ملک هستند خواهند رهانید»^۲ همه افراد اهالی مملکت در نظام مشروطه به یکسان عزیزند. اهالی مملکت وقتی به وطن خود وفادارند که وطن، جمیع مردم خویش را به یکسان گرامی بدارد نه این که بر پایه «جهات شخصیه و اضافات خاصه» تنها عده‌ای انگشت شمار را صاحب حق و دیگران را طفیلی بیانگارد؛ در این صورت مبنا و اساس یک حکومت مشروطه مقفود است چرا که اساس حکومت مبتنی بر برابری نیست.

رواج مفاهیمی مانند «مايه الاشتراك»، «شریک در مملکت»، «خانه مشترک»، «محق و سهیم» و مشاع شدن مملکت بین اهالی آن نتیجه تغییری بنیادین در مبنای حاکمیت و انتقال آن از شاه به اهالی مملکت بود. شناسایی این اصل، انقلابی در همه وجوه زندگی اجتماعی و سیاسی به بار آورد. اندیشه مشترک و مشاع بودن مملکت میان اهالی آن بنیاد برابری سیاسی و حق‌های ناشی از آن را فراهم کرد. مبنای حق مشارکت و دیگر حقوق سیاسی در مشروطیت سهم داشتن در ملک مشاع وطن بود، سرنوشتی که همه ساکنان این خانه را به هم بسته بود. چون افراد اهالی مملکت سهیم در ملک وطن بودند، حق دخالت در تصویب و نظارت امور عموم راه از طریق تشخیص و تعیین اعضاء مجلس، داشتند؛ یعنی تعیین اعضاء مجلس به انتخاب ملت محول شده بود. مقدمه کوتاه نظامنامه اساسی این اساس و مبنای جدید را اعلام می‌کند: «نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم، علی قدر مراتبهم، محق و سهیمند؛ تشخیص و تعیین اعضاء مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم».

۱. محمدمهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار، نشر تاریخ ایران*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۰.

۲. محمدمهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار، نشر تاریخ ایران*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۰.

مشروطیت با شناسایی «ما به‌الاشتراک» میان اهالی مملکت همسانی و هم نوعی و هم شأنی میان شهروندان برقرار کرد و بنیاد مشروطیت را بر برابری نهاد و با اخذ منافع و مخارج مشترک «مسلك ظالمانه و طریق غدارانه سابقه» را تغییر داد. حکومت مشروطه بر پایه چنین حوزه مشترکی بنا شد. انباشتی از این مفاهیم در تاریخ مشروطه خواهی ایران فراهم شده بود که در آثار فقهای مشروطه خواه صورتی استوار و نظامی حقوقی یافت و به یاری مفاهیم و ابزارهای مفهومی فقهی و حقوقی مقدماتی برای استخراج و استنباط مابه‌الاشتراکی فراهم کرد تا بر پایه آن بتوان مسلك قدیمی را تغییر داد.

با شریک شدن اهالی در مملکت، حاکمیت ملی شناخته شد. سهم و شریک شدن اهالی در تصویب و نظارت امور عموم به معنای سهم و حق مساوی و برابر همگان برای دخالت و نظارت در امور نوع و عموم بود. اندیشه حاکمیت ملی مبتنی بر همین برابری سیاسی است که جنباننده و سرچشمه همه این مفاهیم بوده است. مفهوم نمایندگی در چنین شرایطی ابزار تحقق و به ثمر رساندن حاکمیت ملت بود. این صفحات هم چنین می‌تواند تاریخ پدیدار شدن و استقرار مفهوم نمایندگی برای محقق کردن حاکمیت ملت، در آغاز مشروطیت، باشد.

۵. جستجوی مبنایی برای برابری سیاسی

جنبش مشروطه‌خواهی با سهم و شریک کردن همه ساکنان مملکت در امور عموم، مفهوم حاکمیت ملی را به عنوان سنگ زیرین نظام جدید، بنا نهاد. این موضوع محور همه بحث‌ها و نقطه عزیمت مشروطه خواهان در توضیح و دفاع از مشروطیت بوده است. مشروطیت کوشید تا چنین حق و سهمی را در همه افراد اهالی مملکت مستقر کند.

شناختن چنین حق و سهمی مبنای تفاوت میان گفتارهای فضل‌الله نوری و فقیهان مشروطه‌خواه است. برای فاصله گرفتن از نظام قدیم و استقرار پایه‌های نظام جدید، همه سکنه مملکت، می‌بایست چتر در چتر هم می‌کشیدند^۱ و برخلاف نظم سابق و «مسلك قدیمی» حق و سهم مشاعی در ملک وطن می‌داشتند، و بر مبنای این حق و حصه مشترک مخارج مشترک و مابه‌الاشتراکی میان نوع می‌یافتند. به تعبیر ارسطو «جامعه سیاسی بی‌گمان باید تا حد ممکن از

۱. کنایه از مساوات و برابری در رتبه کردن. رتبه عشق بین که نیلوفر/چتر در چتر آفتاب کشد. دهخدا.

افراد برابر و همانند پدید آید ... پس ناچار آن حکومتی را باید از همه بهتر دانست که از افراد همانند و برابر فراهم آمده باشد.^۱ بقای بر مسلک قدیمی نمی‌توانست بنیاد جامعه را بر اساس نویی استوار کند. اساس تفاوت نظم نوآیین مشروطیت در مقایسه با نظم قدیم، مشارکت افراد اهالی مملکت در امور نوعی و عمومی بود و قانون اساسی ناگزیر باید همه افراد اهالی مملکت را در امور نوعی و عمومی سهیم و شریک می‌کرد. با پذیرفتن چنین مقدماتی از جانب فقیهان مشروطه‌خواه بود که دفاعیات آنان از مشروطیت، بر خلاف نوری، بر مبانی نوعی و عام بنیاد نهاده می‌شد.

این امور از نظر مشروطه‌خواهان، چون در سرنوشت همه اهالی مملکت دخیل بود، در قلمرو امور نوع و مصالح عامه قرار می‌گرفت و در چنین حوزه‌ای ولایت عمومی حاکم بود که شعبه‌ای از حقوق عمومی است، در حالی که از نظر نوری این موضوعات در قلمرو «امور شرعی عامه» بودند و بنابراین «امر راجع به ولایت است نه وکالت» و ولایت، از نظر او، در زمان غیبت امام، با فقهاء و مجتهدین است نه فلان بقال و بزّاز.^۲

در جای دیگری گفته‌ایم که، مشروطیت با تنقیح مناط مفهوم ولایت و شناسایی امانت بعنوان رکن سازنده مفهوم ولایت، شعبه‌ای از ولایت را برای امانت ملت انشاء کرد.^۳ نوری نمی‌توانست چنین مبنایی را برای حوزه‌ای از مصالح عامه میان نوع به رسمیت بشناسد که در آن همه محق و سهیم بودند و مخرج مشترکی از عموم اهالی مملکت استخراج کند که در آن حوزه تفاوتی میان اصناف و طبقات جامعه نیست.

خراسانی و حوزه فکری‌اش مفاهیم دانش خود را برای دفاع از این ارمغان با آرایشی نو وارد میدان کارزار با معنای قدیم آن می‌کردند تا به مقتضیات جدید پاسخ دهند. حق و سهم تصویب و نظارت در امور عموم آن‌گاه برای اهالی ایران ظهور کرد که در امورات داخله و خارجه مملکت، صاحب رأی و عقیدت شدند و «اهل حل و عقد و ناظر در مصالح ذات‌البین و مقتدر بر ردّ و

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی فرهنگی، ص ۱۸۰. (۱۳۹۵ ب)

۲. فضل‌الله نوری، رساله حرمت مشروطه، در رسائل مشروطیت، ص ۴-۱۵۳.

۳. سلطانی، سیدناصر، «مشروطیت و جدال فقیهان در مفهوم نمایندگی»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، سال دوم، شماره یک، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۸۵-۱۵۹

قبول» گشتند^۱. تنقیح مناط مفهوم ولایت و یافتن مناط اعتبار ولایت در افراد اهالی مملکت و شناختن شعبه‌ای از ولایت در عموم ابناء وطن طلیعه ظهور انسان «محق و سهیم» بود. بدین ترتیب انتزاع حوزه‌ای که در آن عناوین اولیه‌ای مشترک بین عموم اهالی بود، ممکن شد و برخلاف آنچه که نویسنده رساله *کشف‌المراد من المشروطه و الاستبداد* می‌گفت: «از ادله احکام ما، نه شوری و نه اکثریت آراء دلیل شمرده نشده»؛ مینا و مناط حجیت «اجماع کتابفروش و سبزی فروش و بقال و علاف و نعلبند»^۲ کشف علت حکم ولایت بود که مخالفان مشروطیت از درک آن عاجز بودند. تنها کسی می‌توانست چنین الزاماتی را درک کند که مقتضیات این قرن را با قرون سالفه معایر می‌دانست و بقای بر مسلک قدیمی را عامل انقراض و اضمحلال مملکت می‌شمرد و توسل به مبنایی جدید را برای حفظ نوع و مصالح نوعیه لازم می‌دید و معتقد بود که «بقای بر مسلک قدیمی جز اضمحلال و انقراض نتیجه نخواهد داد»^۳.

در مشروطیت پس از آن که مخرج مشترکی میان نوع شناخته شد در پی آن و بعنوان نتیجه و آثار چنین مخرج مشترکی امور نوعی و عمومی بعنوان موضوعات مشترک بین‌العموم شناخته شدند و همه اصناف جامعه در آن برابر، محق و سهیم دانسته شدند بنابر چنین مبنایی در این حوزه رأی و عقیده اصناف مختلف جامعه ارزش برابر یافت؛ چرا که مفهوم «نوع» این بار، معنا و مضمونی فربه‌تر از پیش یافته بود و گسستی در محتوای این لفظ با تداول پیشین آن پیدا شده بود و این بار این لفظ به همه افراد اهالی مملکت اطلاق می‌شد که «محق و سهیم» هستند. در بازخوانی مفاهیمی مانند «محق و سهیم» و نمونه‌های مشابه و مجاور آن که بالاتر آورده‌ایم می‌بایست در معنا و محتوای حقوقی‌شان مذاقه و باریک بینی کرد و نتایج و آثار حقوقی آن را بازشناخت. این مفاهیم از نظر فقیهان مشروطه‌خواه واجد و حامل معنایی هستند که مطالعات

۱. عماد العلماء خلخالی، بیان معنی سلطنت مشروطه و فواید، در رسائل مشروطیت، ص ۳۱۱.

۲. رسائل مشروطیت، ص ۱۳۲.

۳. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۱۳.

مشروطه خواهی در ایران توجهی به آن نداشته و عزل نظر از وجه حقوقی مشروطیت، چنان که سیدجواد طباطبایی بر آن تاکید می‌کند، ما را از اهمیت چنین میراثی غافل کرده است.^۱

اندیشه مشروطه‌خواهی می‌بایست مخرج مشترکی را میان همه این اصناف کشف می‌کرد و تنها پس از آن می‌توانست بر محق و سهمیم بودن همه افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم حکم کند. پس از پدیدار شدن این حق و سهم و این مخرج مشترک، اجماع و ابتناء افراد اهالی مملکت در امور عامه حجیت می‌یافت. این مابه‌الاشتراک پایه و شالوده مشترک و عام میان همه افراد اهالی مملکت و بدین ترتیب مبنای برابری بود و دخالت و شرکت در امور نوعی و عمومی بر اساس همین برابری ممکن شد و ابناء وطن بنا بر همین نصیب و بهره مشترک می‌توانستند در امور مداخله کنند. افراد اهالی مملکت در طبع و طبیعت با یکدیگر اشتراک و عمومیتی داشتند که همین اشتراک و شباهت امتیاز ایشان بود و بنابراین هیچ امتیازی از حیث حقوق و ارزش بر دیگری نداشتند.^۲

آن قسمت از مانع تاسیس مفهوم برابری که مبتنی بر حق سلطنت شاه بود با دشواری کمتری رفع شد و مشروطیت «دارایی مغضوبه» ملت، یعنی حق و سهم او در تصویب و نظارت بر امور عموم، را از اختصاص شخص سلطان خارج و اعلام کرد: «قوای مملکت ناشی از ملت است» و «سلطنت ودیعه‌ای است که، به موهبت الهی، از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است.»^۳ با ترقی عوام ملت به صاحبان حق و با شناسایی حوزه مشترک بین‌العموم شعبه‌ای از ولایت در امور عامه برای همه افراد اهالی مملکت مستقر شد. این وضع متفاوت با دوران پیش از مشروطیت بود که امور نوع خارج از حوزه صلاحیت عموم و در قلمرو قدرت شاه بود - که «مملکت را بمافیها مال خود» می‌انگاشت و «نسبت تمام اهالی به سلطان نسبت عبید و اِماء»

۱. طباطبایی، سید جواد، تاملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه خواهی، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۵.

۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، علمی فرهنگی، ص ۱۴۸ (۱۲۸۷ الف)

۳. اصل سی و پنجم متمم قانون اساسی. عبارت «به موهبت الهی» را محمدعلی شاه هنگام امضای متمم به قانون اساسی افزود. رک: تقی‌زاده، لفظ مشروطه، ص ۳۲.

بود که «فقط برای قضاء حاجت دیگران مخلوق و حظاً استقلالی از وجود خود» نداشتند^۱ — یا در قلمرو امور شرعیه عامه بود. برای این جایگاه تازه افراد اهالی مملکت، مشروطیت می‌بایست ابزارهایی فراهم می‌کرد. نمایندگی ابزار مفهومی تحقق بخشیدن به این جایگاه جدید افراد اهالی مملکت بود تا حق و سهم خود را در تصویب و نظارت امور عموم اعمال کنند. مفهوم نمایندگی ناشی شدن قوای مملکت «از ملت» را در یک مملکت وسیع و پر جمعیت ممکن می‌کرد. اما مقدم بر مفهوم نمایندگی، مفهومی وجود داشت که نمایندگی به مدد آن می‌توانست بایستد و اندیشه مشروطه‌خواهی در سال‌های دراز کشاکش بر حقوق و حریت طبیعی مقدمات تولد آن را فراهم می‌کرد. این مفهوم چنانچه بالاتر گفتیم کشف «مابه‌الاشتراک» میان افراد اهالی مملکت بود که بنای مفاهیم بعدی مشروطیت بر پایه آن ممکن شد.

اما بخش دیگری از مانع ایجاد و تأسیس مفهوم برابری در دریافتی از «امور شرعیه عامه» بود که آن را در صلاحیت انحصاری فقها می‌دانست. فقهای مشروطه خواه با اجتهاد در مبانی، چنین مانعی را رفع کردند. شاگردان «زعیم الاحرار»^۲ با کشف مخرج مشترکی میان اهالی مملکت ولایت در امور عامه را برای نوع شناختند و بدین ترتیب مانع نظری بزرگی را از پیش پای استقرار مشروطیت برداشتند. خراسانی فقیهی که استقرار نظام حکومت قانون وامدار وسعت فکر اوست این راه را به حد اعلای خود رساند آن گاه که حکومت در عهد غیبت را در صلاحیت جمهور مسلمین شناخت. خراسانی در صدور چنین حکمی درکی عمیق از مفهوم برابری را به نمایش گذاشته. صاحب کفایه در مقام یک اصولی طراز اول در محتوی منابع غور و باریک‌بینی تام کرده و از مجرای آن منابع و با لحاظ اقتضای قرن حاضر و مغایرت آن با قرون سابق به چنین درکی از برابری رسیده است.^۳

۱. نایینی، ص ۱۶-۱۱. شاید نایینی در نوشتن این عبارات از مضمون این حدیث الهام گرفته باشد: «ایها الناس إن آدم لم یلد عبداً و لا امه و إن الناس کلهم الاحرار ... و قد حضر شیء و نحن مسوون فیه الأسود و الأحمر»، روضه کافی، ص ۶۹، به نقل از ثبوت، اکبر، آزادی و استبداد از نگاه آخوند خراسانی، تهران، نشر وایا، ۱۳۹۵، ص ۱۰.

۲. این وصف و اوصافی مانند «زعیم الحركه التحریر الفکریه»، «ابوالاحرار»، «ابی الاحرار» و ... در اشعار شعرای عرب معاصر خراسانی در تکریم و تعظیم مقام صاحب کفایه گفته شده است. رک: ثبوت، اکبر، ص ۹۴-۹۳.

۳. «و لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً»؛ «ان الحر حر علی جمیع احواله ...»

نتیجه‌گیری:

هنگامی که خراسانی می‌گفت: حکومت مسلمین در عهد غیبت در صلاحیت جمهور مسلمین است^۱ شعبه‌هایی از ولایت و نیابت را، در عصر غیبت، برای ملت می‌شناخت. او بر پایه شناسایی پیشینی مخرج مشترکی میان اهالی مملکت چنین نتیجه‌ای گرفته است. خراسانی و حوزه فکری‌اش با توسعه مفهوم ولایت به امور مشترکه نوعیه، و شناختن نظارت بر این قلمرو برای انحاء ملت، مقدمات انتقال آن به حوزه مصالح عامه و پیدایش مفهوم «مبعوثان ملت» را فراهم کردند. توسعه مفهوم ولایت به امور نوعی به معنای فراهم کردن مقدمات مفهوم برابری سیاسی میان همه افراد اهالی مملکت بود. اساساً با برابر انگاشتن همه اهالی مملکت می‌توان شعبه‌ای از ولایت را در همه اهالی مملکت مستقر کرد.

نمایندگی به عنوان یکی از ابزارهای مفهومی نظام جدید می‌بایست عناصری را در درون خود جای می‌داد. این عناصر مفهومی، همان‌گونه که گفتیم، مفاهیمی مقدم بر مفهوم نمایندگی هستند و نمایندگی به مدد ظهور آن‌ها ممکن شده است. یکی از مفاهیم مقدم بر مفهوم نمایندگی، شناسایی مابه‌الاشتراک میان همه افراد اهالی مملکت بود که مشارکت سیاسی افراد اهالی مملکت را در امور عموم ممکن می‌کرد. بدون شناسایی اقلی از اشتراک و برابری میان افراد اهالی مملکت، مشارکت سیاسی و سپس نمایندگی ممکن نمی‌شد. بدون پدیدار شدن «عناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی» «اتفاق عموم ملت بر تأسیس مجلس شورای ملی» ممکن نبود. چرا که افراد و اهالی نابرابر ولایت تصرف در امور مشترکه ندارند و نمی‌توانند در موضوعی اتفاق و اتحاد کنند و گردآمدن مردمان نابرابر ممکن نیست.

مابه‌الاشتراک حوزه‌ای از موضوعات مشترک و مشاع میان عموم مردم بود و این شرکت امکان حقوقی دخالت در چنین موضوعاتی را فراهم و ابزاری حقوقی برای ولایت نوع در امور نوعی تدارک می‌کرد. در پس این تعبیر خراسانی فرمول و روشی حقوقی نهفته است که بنابر آن مشترکین در امور نوعی می‌توانند در اداره آن دخالت کنند. بیشتر در مفاهیم فقهی حقوقی مفهوم دخالت مالکان مشاع در امور نوعی پدیدار شده بود و خراسانی با علم بر این مقدمه کوشید تا مابه‌الاشتراکی برای افراد اهالی مملکت به عنوان مالکان مشاع شناسایی کند. او می‌دانست که

۱. خراسانی، سیاستنامه، ص ۲۰۴.

شناختن حوزه مشترکه نوعیه ای برای اهالی مملکت به ضمیمه قاعده مالکیت مالکان مشاع مقدمه ولایت جمهور را در امور نوعی تمهید خواهد کرد. عنصر سازنده مفهوم مابه‌الاشتراک مخرج مشترک میان افراد اهالی مملکت بود این مخرج مشترک از نظر خراسانی در موضوعات بسیاری نهفته بود و او به سهولت چنین اشتراکی را استخراج می‌کرد. اما این مخرج مشترک مبنای اثبات و شناسایی ولایت عامه در امور عمومی بود.

اساساً مفاهیمی مانند نوع و عموم بر پایه پذیرفتن حداقلی از برابری ممکن می‌شوند و مفهومی از برابری در چنین عناوین عام و نوعی نهفته است و نظام حقوقی بر پایه چنین مفاهیم عامی بنا می‌شود. شرط امکان پدیدار شدن مفهوم نمایندگی وجود اقلی از برابری در میان مردم است. «اتفاق» و «اتحاد» تنها میان افراد برابر که در حوزه‌ای از عناوین اولیه شریک و سهیم باشند ممکن است. افراد مختلف‌الحال و نابرابر چگونه می‌توانستند همگی در ذیل عنوانی چون «عموم ملت» و «افراد اهالی مملکت» گرد هم آیند و «امور مشترکه» داشته باشند و دسته‌ای از احکام یکسان بر همه آن‌ها جاری شود؟ افراد مختلف‌الحال و نابرابر نمی‌توانند کسی را نماینده خود کنند که رابطه حقوقی برابر با همه آن‌ها داشته باشد. به تعبیر ارسطو جامعه سیاسی بدون افراد برابر و همانند ممکن نیست.^۱

در مجلسی که از طبقات و اصناف تشکیل شده بودند و هر وکیلی به نام صنف و طبقه‌ای وارد مجلس می‌شد نمایندگی در معنای دقیق وجود نداشت و اساساً در ذیل این مجالس ملت و کل واحدی مشاهده نمی‌شد. به همین دلیل بود که ایمانوئل سی‌پس^۲، در رساله‌اش، مجلس شورای ملی را مرکب از تنها یک صنف - صنف سوم^۳ - خواند و حضور آن را برای تشکیل مجلس کافی دانست.^۴ بدین ترتیب برابری در میان انتخاب‌کنندگان شرط امکان مفهوم نمایندگی است. این عناوین عام به پشتوانه پذیرفتن قلمرویی از برابری و مشترکات و حوزه مشاعاتی میان اهالی مملکت پدیدار شده‌اند. هر گونه اتحاد و اتفاقی نیازمند حداقلی از برابری و

۱. ارسطو، سیاست، ص ۱۴۸ (۱۲۹۵ ب)

2 Emmanuel-Joseph Sieyès

3. Le tiers état.

مساوات است. اتحاد و اتفاق، و به عبارت دقیق‌تر قرارداد و پیمان، میان افراد نابرابر ناممکن است.

مداقه در آثار خراسانی نشان می‌دهد که او فقیهی دقیق و موجز نویس است و در بسیاری از نوشته‌هایش مقدمات و مبادی فکر خود را توضیح نمی‌دهد و شناخت این مبادی را پیش فرض می‌انگارد. بنابراین در فهم نامه‌های او می‌بایست ابتدا مقدمات فکر او را بازسازی کرد و شرح داد و سپس نتایج حاصل از آن را نشان داد.

فهرست منابع:

منابع فارسی

۱. افلاطون، جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۲
۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
۳. اسکینر، کوئینتین، ماکیاول، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۴. ثبوت، اکبر، آزادی و استبداد از نگاه آخوند خراسانی، تهران، نشر وایا، ۱۳۹۵.
۵. خراسانی، محمدکاظم، سیاستنامه، به کوشش محسن کدیور، تهران، کویر، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۶. روزنامه انجمن تبریز، تهیه و تنظیم کتابخانه ملی، تهران، ۲ جلد، ۱۳۷۴.
۷. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی (متن و در زمینه متن)، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، ۱۳۷۹.
۸. سلطانی، سیدناصر، «مشروطیت و جدال فقیهان در مفهوم نمایندگی»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، سال دوم، شماره یک، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۸۵-۱۵۹.
۹. کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران و آگاه، ۱۳۶۲.
۱۰. هابز، لویاتان، ترجمه حسن بشیریه، تهران، نشر نی، چاپ ششم، ۱۳۸۰.
۱۱. طباطبایی، سید جواد، نظام‌های نوآیین در اندیشه سیاسی، تهران، مینوی خرد، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۱۲. طباطبایی، سید جواد، تاملی درباره ایران، جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه خواهی، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۵.
۱۳. مطهری، شرح مبسوط منظومه، ج ۱، تهران، حکمت، ۱۳۶۱.
۱۴. زرگری نژاد، غلامحسین، رسایل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت)، تهران، کویر، ۱۳۷۴.
۱۵. محمدمهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، نشر تاریخ ایران، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، چاپ اول، ۱۳۶۲.

منابع فرانسوی

16. Jaume, Lucien, *Hobbes et Etat représentatif moderne*, PUF, (1986).
17. Rousseau, *Contra Social et autres œuvres politiques*, Garnier Frères, (1975).
18. Schmitt, Carl, *La Théorie de la Constitution*, Léviathan, PUF, (1995).
19. Sieyes, *Qu'est ce que le Tiers état*, edition de Boucher, Paris, (2002).
20. Hobbs, *Leviathan*, Edited and abridged with an introduction by John Plamentaz, Collins, (1962).